

ژوزف آندراس

از برادران زخمی ما

مترجم: مریم خراسانی (حامد)

تیمای

مقدمه‌ی مترجم

ژوزف آندراس، متولد ۱۹۸۴ در ایالت «نرماندی» است و اکنون در شهر بندری «هاور» زندگی می‌کند. اولین رمانش، «از برادران زخمی ما»، سال ۲۰۱۶ جایزه گنکور رمان اول را نصیب او کرد. ولی در نامه‌ای خطاب به آکادمی «گنکور» از پذیرفتن این جایزه و ۵۰۰۰ یورویی که نصیبش می‌شد، سرباز زد و نوشت: «رقابت و چشم‌وهم‌چشمی به زعم من مفاهیمی بیگانه با نوشتن و خلاقیت هستند. ادبیات آن‌طوری که من درک می‌کنم، به‌دقت مراقب است تا استقلال خود را حفظ کند و خود را از سکوی قهرمانی، عناوین افتخاری و پروژکتورها دور نگه دارد.»

آندراس علاقه‌ای به حرف زدن درباره‌ی خود ندارد، دوست ندارد زیر نور باشد، و بیشتر آدمی شکاک است و استقلال‌طلب. به همین سبب اطلاعات زیادی راجع به زندگی او در دست نیست. او به‌عمد از مطبوعات و رسانه‌ها دوری می‌گزیند و بیشتر ترجیح می‌دهد خود را وقف ادبیات و نوشتن کند. در مصاحبه‌ای با «اومانیته» گفته است: «من در نرماندی زندگی می‌کنم، در آرامش و سکوت، و محافل ادبی پاریس را نمی‌شناسم و علاقه‌ای هم به شناخت بیشتر آن‌ها ندارم. بیش از هر چیز به تمرکز بر آثار آینده‌ام نیاز دارم تا کنترل کار از دستم در نرود.»

او نویسنده‌ای نیست که از روی غرور و تبختر یا برای بازارگرمی از مطبوعات و

اجتماعات دوری کند، بلکه بیشتر بر این عقیده است که متن به جای او حرف می‌زند و دوست دارد خویشتن را در نوشته‌هایش بازنماید. در جایی می‌گوید: «همان‌طور که یک نانوا نان می‌پزد و یک لوله‌کش لوله تعمیر می‌کند، یک نویسنده هم می‌نویسد، به همین سادگی. وانگهی در دوران سیطره‌ی تصویر، نمایش و رسانه‌ها، درباره‌ی نویسنده‌ها زیادی حرف زده می‌شود. نویسنده فردی متعلق به رسانه‌ها نیست، و این دو، دو دنیای کاملاً متفاوت هستند.»

نه از آن باران‌های قاطع و مغرور، نه. بل بارانی بخیل. دمدمی. ریزبار. فرنان در دو سه متری جاده‌ی آسفالته در پناه درخت سدری انتظار می‌کشد. آن‌ها گفته بودند یک‌وسی دقیقه بعد از ظهر. چهار دقیقه بیشتر نمانده. یک‌وسی دقیقه، قرار همین بوده. این باران موذی، آدم را ذله می‌کند، حتی شهامت آن ندارد که مثل آن باران‌های واقعی دیش، تند و پر و پیمان بیارد، فقط به قدری که پشت کردن را به اندازه‌ی سرانگشتی خیس کند، قطره‌ی ناخن خشک و کِیس، انگار فقط برای این می‌بارد که حال آدم را بگیرد. سه دقیقه. فرنان چشم از ساعت مچی‌اش بر نمی‌دارد. ماشینی رد می‌شود. خودش؟ خودرو نمی‌ایستد. چهار دقیقه تأخیر. مهم نیست، نباید مایوس شد. ماشین دوم دارد از دور می‌آید. یک پانار^۱ آبی. روی پلاکش حک شده اُران^۲. ماشین در شانه‌ی خاکی جاده نگه می‌دارد. جلو پنجره‌ی این ماشین مدل قدیمی کاملاً از جا در رفته است. ژاکلین^۳ تنها آمده، موقع پیاده شدن دور و

1. Panhard

۲. Oran، وهران دومین شهر بزرگ الجزایر، از بنادر مدیترانه. م.

3. Jacqueline